

یک سال از درگذشت هانیبال الخاص می‌گذرد.

۲۳ شهریور سال ۱۳۸۹ هانیبال الخاص نقاش بزرگ ایران جهان را وداع گفت.

متأسفانه سال گذشته تنها مراسم یادبودی که برای این هنرمند بزرگ برگزار شد به همت خواهر ایشان در کلیسا بود و دیگر هیچ!

امسال در آستانه یکمین سالگرد وفات ایشان، تا امروز که خبری از برپایی هیچ برنامه‌ای نیست.

این وضع مرا به یاد مراسم ختم نمایشنامه‌نویس بزرگ ایران اکبر رادی انداخت. تعداد کسانی که در مجلس ختم رادی حاضر بودند، یا حداقل در سالن زنانه، آن قدر کم بود که مرا شرمند و متأثر کرد و بی اختیار تمام مدتی که آن جا نشسته بودم اشک می‌ریختم. این روزها به خودم می‌گویم ما را چه می‌شود؟ چرا با بهترین فرزندان این سرزمین چنین رفتار می‌کنیم. چرا قدر آن‌ها را نمی‌دانیم؟

مگر کسانی مانند رادی یا الخاص به این آسانی پیدا می‌شوند که چنین نامهربانانه با آنان برخورد می‌شود؟

بر حکومت و نهادهای حکومتی حرجی نیست؛ چرا که دلشان برای فرهنگ، هنر، علم و زیبایی نمی‌تپد و بزرگان این عرصه‌ها را ارج نمی‌گذارند. در این میان بر سر هنرمندان چه آمده است؟

الخاص در زمان حیاتش خود به تنهایی بیش از مجموعه هنرمندان ایران برای هنرمندان دیگر مراسم یادبود برگزار کرده است. همین یک قلم، بدون توجه به کارهای هنریش، برای قدردانی از او کافی نیست؟

با وجودی که مرگ این نقاش بزرگ تا کنون حاشیه‌های ناخوشایندی داشته، که خود فقر فرهنگی را از زاویه‌ای دیگر می‌تاباند، من در این جا با یقین می‌گویم که این حاشیه‌ها هیچ ربطی به خود الخاص ندارد. هانیبال یکی از معدود آرمانگرایانی بود که نسلشان رو به انقراض است و جز زیبایی، اعتلای هنر و خیر و صلاح همه به چیز دیگری نمی‌اندیشید.

روزی به من گفت: «دلَم می‌خواد جشن سنگین و رنگین و خوبی رو (خودش کلمه الگانت را هم بکار برد) برگزار کنم؛ در اون جشن، از مهمانان که هنرمندان عرصه‌های مختلف هستند، پذیرایی باشکوهی بشه و من اون جا به بهترین شاعر، نویسنده، نقاش، فیلمساز و ... هدایایی بدم.» الخاص ادامه داد که نوبت اول جایزه الخاص می‌تواند تابلوهای خودش باشد که به هنرمندان داده می‌شود، اما نمی‌دانست اگر این جشن و این جایزه ادامه یابد، سال‌های بعد چه جوایزی باید به بهترین‌ها داده شود. الخاص از من پرسید که برای برگزاری چنین جشنی در اولین سال چه مقدار پول لازم است. من که در این زمینه از او ناواردتر بودم رقمی را ذکر کردم که پس از پرس و جو فهمیدم یک پنجم مخارج واقعی هم نبوده؛ اما با همان رقم نادرست و اندک، آه از نهاد الخاص بلند شد و گفت: «اوه! من که چنین پولی ندارم.» من هم چنان پولی نداشتم که یاریش کنم.

خواسته‌های این هنرمند بزرگ در این حد بود و نگرانش جوایز سال‌های بعدی، حال آن که اولین جشن هم برگزار نشد. (البته بعدها شنیدم در یکی از جشن‌های خانه سینما به تعدادی از سینماگران برتر تابلوهای خودش را به رسم جایزه اهدا کرد.)

در مورد موزه الخاص هم که با خیلی‌ها سخن گفته بود.

با توجه به حاشیه‌های ناخوشایند از دست دادن این نقاش بزرگ، که امکان برآورده شدن آرزوهایش را، از آن چه از فضای عمومی فعلی انتظار می‌رفت هم، کم‌تر کرده و حتی چشم‌اندازی برای آن که نامش از حافظه جمعی هم گم نشود، وجود ندارد، من باز هم همان حالی را دارم که در مراسم ختم اکبر رادی داشتم. شرمنده‌ام.

فرزانه آقائی‌پور

۹۰/۶/۲۱